

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در طرق رد به استدلال به علم اجمالی بود برای اثبات وجوب احتیاط در شبهات
تحريمیه و هم چنین وجوبیه، عرض شد که در کفایه مرحوم آقای آخوند قدس سره سه
راه از عباراتشان ممکن است برداشت بشود. علاوه بر آن چه که شیخ اعظم فرمودند و
علاوه بر آن جا که خود ایشان در تعلیقه‌ی بر فرائد فرمودند، سه راه دیگر از کفایه ممکن
است برداشت بشود. راه اول از این سه راهی که از کفایه بود همان بود که در جلسه‌ی
قبل توضیح دادیم که انحلال حقیقی بود که آن را توضیح دادیم و عرض کردیم که این راه،
راه درستی است و مورد قبول و بلاشکال است و غیر از محقق خراسانی، بزرگان دیگری
هم این راه را فرمودند.

راه دوم که در کفایه ممکن است برداشت بشود، انحلال کشفی ما گفتیم اسمش را
می‌گذاریم. انحلال حقیقی نیست، انحلال حکمی هم نیست، یک علم اجمالی است که برای
انسان پیدا می‌شود ولی در اثر توجه به بعض مقدمات می‌فهمد که چنین چیزی وجود
نداشته است، چنین علم اجمالی وجود نداشته است. توضیح این مطلب توقف بر توجه به
چند مقدمه دارد.

مقدمه‌ی اولی همان طور که در باب علم اجمالی بیان شده، تنجیز علم اجمالی به این
هست که آن معلوم بالاجمالی که متعلق علم ما هست، یک تکلیفی باشد که علی‌ای حال
در هر طرف از اطراف معلوم بالاجمال باشد، در هر طرف از اطراف علم اجمالی باشد،
فعلی باشد و الا اگر علی بعض التقادیر فعلی باشد و علی بعض التقادیر فعلی نباشد، علم
به چنین تکلیفی تنجز برای انسان نمی‌آورد، گردنگیری برای انسان نمی‌آورد. مثلاً اگر
کسی علم اجمالی پیدا کرد که یا خودش عَرَض علیه الجنابه یا زید که اصلاً ربطی به این...
یا حالا زید هم نگوییم بلکه یک مرأه‌ای یا عَرَض علی نفس ... یا عَرَض علی نفسها جنابت؛
این علم اجمالی چه اثری دارد این جا؟ چون علی تقدیر این که متعلق به خودش باشد اثر
دارد اما اگر متعلق به او بود چه اثری برای این شخص دارد؟ این علم اجمالی در این جا
باعث تنجیز تکلیف نمی‌شود که این جا یک طرف مکلف خودش است یک طرف مکلف
دیگری است. هکذا اگر هر دو طرف مربوط به خودش بشود اما بعضی از اطراف خارج از
محل ابتلاء است، مثل این که علم دارد، قسم حضرت عباس می‌خورد که یکی از ذبح‌هایی
که در قصابی‌های این کشور... به سراسر کشور الان دارد فروخته می‌شود، این ذبحش
علی النحو الصحيح و علی المنهج الصحيح نیست و مذکّی نشده، این علم اجمالی را دارد.
می‌داند بعضی از این قصاب‌ها یا بعضی از این کسانی که بالاخره گوسفند می‌کشند، این‌ها
وارد نیستند و همین جوری دیده که مثلاً بعضی، فلذا علم دارد که حتماً یک چنین چیزی
وجود دارد اما حالا محل ابتلاش این قصابی‌هایی که در محل خودش است یا در این

شهری که خودش زندگی می‌کند نیست، در این کشور که خیلی‌هايش از محل ابتلاء او خارج است. این جا هم این علم باعث تنجیز چیزی نمی‌شود چون بعضی از آن از اطراف علم اجمالی خارج است. این مقدمه‌ی اول که یک مقدمه‌ی واضح‌ایی است که در باب علم اجمالی مفروغ‌عنه هست و گفته می‌شود.

مقدمه‌ی ثانیه این هست که در معنا و مراد از حجیت امارات اختلاف است که به چه معنا است وقتی که شارع می‌گوید الامارة حجه، خبر الواحد حجه، این معنایش چیست؟ یک مبنا که شاید مبنای بسیاری از بزرگان اصول هست و همان مبنا، مبنای مرضی و اقوی است این است که جعل طریقت است. حالا ادبیات بیان این مطلب مختلف است. جعل طریقت می‌کند یا تتمیم کشف به قول آقای نائینی می‌کند؛ یعنی خودش یک طریقت طنبه‌ایی دارد شارع، یک خرده هم به آن اضافه می‌کند می‌شود مثل طریقت صد درصد و قطعی، بالاخره جعل طریقت، چیزی، حکمی، چیزی مطابق آن اماره جمع نمی‌کند. اگر مطابق با واقع آمد، این طریق اصابت کرد به واقع، خیلی خوب، اصابت هم نکرد هیچی نیست. بلکه فقط یک اثر عقلی دارد و آن این است که عذر است برای انسان چون شارع طریق به جعل است، اما حکمی پدید بیاید، چیزی پدید بیاید، این نیست؛ این یک مبنا.

مبنای دیگر این هست که مجعول در باب حجیت و معنای حجیت، معذرت و منجزیت است؛ یعنی شارع که می‌گوید خبر الواحد حجه، یعنی جعلت خبر الواحد منجزاً للواقع، اگر به واقع اصابت کند و معذراً عن الواقع، اگر اصابت نکند و عید به اتکاء به این خبر واحد، آن واقع را انجام ندهد. بلکه جعل منجزیت و معذرت، این هم یک مبنا. که آقای آخوند قدس سره در بعضی از کلمات‌شان این مبنای ثانی را پذیرفتند، در بعضی از کلمات‌شان فقط آن مبنای اول را پذیرفتند.

مبنای سوم که در این باب وجود دارد این است که آن چه که شارع در باب حجیت دارد انجام می‌دهد عامل معامله الواقع است؛ یعنی می‌گوید با مضامین این امارات همان معامله‌ای بکن که معامله‌ی با واقع اگر در دسترس تو بود و به او می‌رسیدی، چه جور معامله می‌کردید؟ حالا هم در مقامی که این اماره به دست تو رسیده است، عامل معه یعنی مع مضمون هذه الاماره معامله الواقع، یک دستور این چنینی، این هم یک مبناست. پس باز چیزی جعل نمی‌کند ولی دستور می‌دهد، می‌گوید با مفاد این همان معامله‌ی واقع را انجام بده. بعضی‌ها گفتند مفاد ادله و خبر واحد این است و این مبانی آثار دارد، همین جور دل‌شان خواسته کشک بسایند که این مضامین حجیت چیست، این‌ها آثار مهمه‌ای دارد که الان یکی از آثار آن همین امروز روشن می‌شود در این بحث.

یک مبنا هم این هست که جعل حکم مماثل است؛ یعنی هر چه مفاد این اماره هست، شارع که می‌گوید حجت است یعنی من طبق و مانند و همانند آن مفاد، حکم جعل می‌کنم. واقعا دیگه حکم کرد... اگر خبر واحد دارای شرائط حجیت قائم شد برای این که مثلاً شرب التتن حرام، ولو در واقع حرام نباشد. این که شارع می‌گوید این خبر حجت است یعنی من همین حرام را الان در این ظرف جعل می‌کنم و الان این حکم شرعی می‌شود. جعل حکم مماثل با... این تعبیر که من کردم شاید تعبیر درستی نباشد که ولو مخالف باشد.

س: مگر همان سببیت نیست؟

ج: نه، سببیت هم نیست.

نه این که این قیام اماره باعث می‌شود که تولید بشود یک مصلحت واقعیه‌ای، نه! بلکه به این معنا که اگر این اماره مطابق با واقع در آمد، شارع طبق آن واقع یک حکمی جعل می‌کند فلذا این همین مطلبی است که از زمان علامه قدس سره گفته می‌شده و صاحب معالم هم در معالم به آن اشاره فرموده که ظنیة الطريق لا ینافی قطعیه الحکم، یعنی ولو این اماره، اماره‌ی ظنی است اما ظنی بالنسبة الی الحکم الواقعی، اما قطعی است به خاطر این که بعد از قیام شارع طبق آن چه می‌کنند؟ فرض این است که قطع به حجیتش داریم دیگه، حجت است یعنی چه؟ این حجتی که شما یقین به آن دارید که شارع آن را حجت قرار داده این یعنی چه؟ یعنی طبق آن حکم جعل کرده است. این تسلیم هم لازم نمی‌آید چون معنایش این نیست که واقع را دست از آن برداشته، تغییرش داده یا واقع این نیست، فقط آن چه که اماره می‌گوید می‌شود واقع، نه، آن سر جای خودش محفوظ است. این اماره هم که آمد قائم شد، جعل حکم می‌کند. این هم شاید از بعض عبارات آقای آخوند در بعض کلماتش استفاده می‌شود و من الاساطینی که این مبنا را پذیرفتند محقق اصفهانی قدس سره هست که معنای حجیت جعل حکم مماثل است. این هم مقدمه‌ی ثانیه که پس ما یکی از مبانی که در باب معنای حجیت داریم جعل حکم مماثل است.

س: مماثل با مؤدی به به واقع؟

ج: بله؟

س: با مؤدی ...

ج: با مؤدی،

س: مؤدی؟

ج: بله.

این هم مطلب دوم، مطلب سوم:

مطلب سوم این است که یک واقعه، یک موضوع، تاب دو تا حکم فعلی را ندارد. لا یجتمع حکمان فعلیان علی موضوع واحد، این هم چرا؟ حالا اگر گفتید احکام تضاد دارند واقعاً این‌ها، تضاد دارند دیگه، دو تا متضاد که در یک جا جمع نمی‌شود. تناقض دارند همین جور، مثلاً هم باشند، اجتماع مثلین هم باز رعایت شده و آقای آخوند هم نظر مبارکی دارند همین است که این‌ها احکام این چنینی است.

س: استاد....

ج: حالا نتیجه بگیریم تا بعد هر وقت حملات حیدریه و

س: این مبنا را شیخ را می‌خواستم بینم از این چهارتا کدامش بود؟ آخر آن ... اعتراض کردند که شما این مبنا را خودتان قبول نداشتید که گفتند...، مبنا ... آخوند اعتراض کرده بود ... جای دیگه این معنا را درج کردید، کدام یکی از این چهارتا بود؟ یا پنجمی بود؟

س: ایشان مؤدای اماره ...

ج: الان من هیچی یادم نیست از ماسبق که بخوایم یک چیزی بگویم خلاف واقع بشود.

این مقدمات را که توجه کردیم حالا بیاییم این جا ببینیم چه جور انحلال درست می‌شود و استدلال به علم اجمالی غلط است. آن این است که بعد از این مقدمات می‌گوید آقا آن که درست است همین قول اخیر؛ جعل حکم مماثل. بعد از این که مکلف، اول علم اجمالی پیدا کرد که احکامی وجود دارد چون دین هست؛ دین بی حکم که نمی‌شود که، بعد که مکلف آمد مراجعه کرد به کتاب و سنت و این‌ها، دید پر است کتاب و سنت از امارات دالیه بر احکام، وقتی دید این کتاب، سنت بر احکامی دلالت می‌کند و این احکامی که دلالت می‌کند فهمید یا بیشتر از آن است که اول خیال می‌کرد و علم پیدا کرده بود یا مساوی آن است، کمتر نیست؛ از آن طرف هم یک مقدمه هم حقیق بود که می‌گفتم آن مقدمه را هم که امارات حجت هستند اگر در معرض وصول ولو انسان علم به آن پیدا نکرده باشد. وقتی شارع اماراتی را در معرض وصول قرار داده، الان روایت آن در وسائل هست، در تهذیب هست، در کافی هست، من هنوز مراجعه نکردم، این دیگه حجت بر من است چون در معرض وصول است. بله اگر اماره‌ای باشد در معرض وصول نیست ولو باسباب خارجی، یعنی رفته روی آن روایت، آن باعث حجیت نیست؛ آن حجت نیست اما در معرض وصول، مقلد (این مسئله در رساله نوشته) همین که در رساله نوشته و او می‌تواند مراجعه برود بکند یا اگر در رساله هم نوشته، مجتهد حاضر است، استفتاء کند یا از کسی که مسئله بلد است برود بپرسد، در اختیار او هست می‌تواند فلذا می‌گوییم قبل الفحص حجت است، منجز است، فعلی است. حالا این‌ها، این مقدمات که روشن شد، آقای آخوند می‌فرماید، آقا اول علم اجمالی پیدا کرد که در شرع احکامی است، احکام فعلیه‌ای وجود دارد که آن احکام هر طرف باشد فعلی است. ابتداءً علم پیدا کرد که احکام فعلیه‌ای وجود دارد، این‌ها فعلیت دارند، هر طرف می‌خواهند باشند، هر جا می‌خواهند باشند ولی بعد که می‌آید به روایات و آیات، فقیه مراجعه می‌کند و از آن طرف هم یقین دارد، علم دارد که این آیات حجت هستند، ظواهر آیات که حجت است، سندش که قطعی است، ظواهرش حجت است، این روایات هم که حجت است، پس بنابراین طبق مبنای جعل حکم مماثل، علم پیدا می‌کند که شارع در این موارد چه کار کرده؟ جعل حکم مماثل کرده، احکام فعلیه وجود دارد. اگر بگوییم احکام فعلیه وجود ندارد، خلف فرض حجیت امارات و اصول و این‌ها، پس همه‌ی این جا جعل حکم مماثل شده، همه‌ی این‌ها فعلی است.

بعد از این که این جا حکم فعلی است... برگردیم، من که علم پیدا کردم به این که در واقع احکامی وجود دارد، اگر آن چیزی که متعلق علم من شد در همین مواردی باشد که امارات هست. چه ظواهر چه خبر واحد، این‌ها هست. آیا می‌تواند فعلی بشود؟ آن احکام واقعی می‌تواند فعلی بشود؟ به حکم آن مقدمه‌ای که گفتیم اجتماع الفعلیین ممکن نیست. پس بنابراین آن علم اجمالی که من اول پیدا کردم این بود که می‌گفتم شارع دارای احکام فعلیه‌ای است، این احکام چه در این موارد باشد، چه در غیر این موارد باشد؛ الان بعد از این که مراجعه به ادله کردم دیگر نمی‌توانم بگویم این‌ها اگر این جا هم باشند فعلی هستند؛ بله اگر غیر از این‌ها باشند فعلی هستند. پس بنابراین الان می‌فهمم که چه هست؟ من به احکامی یقین پیدا نکردم که علی کل تقدیر فعلی باشند. احکامی بوده که اگر این‌ها باشند فعلی نیست، این‌ها یعنی همین جاهایی که امارات و این‌ها است؛ اگر خارج از این‌ها باشند فعلی است و من چه می‌دانم. پس شد مثل مثال چی؟ که یا این گوسفندی که در این قصابی محل است من می‌خواهم از او بروم گوشت بخرم، یا این غیر ذکیه هست یا آن که ممکن است در مثلاً فرض کنید فلان روستای اطراف مثلاً سیستان و

بلوچستان است که اصلاً محل ابتلای من نیست یا یک جای دیگر یا یک جای دیگر. این جا هم می شود همین جور؛ پس اگر ما روایاتی پیدا کردیم گفت که فلان چیز حرام است، فلان چیز حرام است، فلان چیز حرام است، یک آیه پیدا کردیم دم مسفوح حرام است، چه حرام است، چه حرام است، این ها را پیدا کردیم، هر چه گشتیم در ادله برای شرب تن پیدا نکردیم، حرمت شرب تن پیدا نکردیم، حرمت یک ژله مثلاً که امروز ژله درست می کنند برای آن دلیل پیدا نکردیم، حلال است؟ حرام است؟ چه هست؟ و هکذا و هکذا چیزهایی که الان امروز شک می کنیم این ها حکم شان چه هست؟ حلال است؟ حرام است؟ نمی دانیم چه هست. آن آقای اخباری می گفت همه ی این ها را باید احتیاط کنیم چرا؟ چون علم اجمالی داریم به این که شارع حرام هایی دارد، ممکن است این حرام ها در این جا باشد، ممکن است در این جا باشد و از تمام اطراف علم اجمالی باید احتیاط بکنیم؛ جواب چه هست؟ جواب این است که آره، اول کار چنین علم اجمالی پیدا شد بر من، ولی بعد وقتی رفتم روایات و ادله را دیدم، دیدم گفته این حرام است، این حرام است، این حرام است، این حرام است، دیگر آن قضیه درست نمی شود که بگویم من احکام فعلیه ای را علم دارم سواء آن که آن ها این جا باشد یا آن جا باشد؛ نه، اگر آن احکام فعلیه، احکام واقعیه این جا باشد فعلی نیست. در آن جایی که خبر واحد قائم می شود و شارع جعل حکم مماثل می کند این اثرش این می شود که آن حکم واقعی دیگر هست اما دیگر فعلی نیست؛ چون حکمان فعلیان در موضوع واحد معنا ندارد، معقول نیست؛ فعلی می شود همین که مؤدای اماره است و این فعلی است که شارع به آن جعل فرموده است.

بنابراین از این راه آقای آخوند طرح می کنند که ممکن است ما بگویم این... عبارات کفایه فرمایشات آقای آخوند، فرمایشاتش در عبارات کوتاه در حقیقت بنا شده، این در ضمن یک إن قلت بیان شده؛ «إن قلت: انما یوجب العلم» یعنی یکشف، این یوجب یعنی یکشف «انما یکشف العلم بقیام الطرق المثبتة له» یعنی للحکم الواقع «بمقدار المعلوم بالإجمال ذلک» یعنی آن انحلال را «إذا کان قضیة قیام الطريق علی تکلیف» یعنی مقتضی ... «إذا کان مقتضی قیام الطريق علی تکلیف موجباً لثبوته فعلاً» موجب ثبوت آن حکم فعلاً بشود؛ یعنی طبق مبنای جعل حکم مماثل که موجب بشود که و کشف بکند که آره، حالا همین الان این فعل است. «و أما بناء علی أن قضیة حجیته و اعتباره شرعاً لیس إلا ترتیب ما للطریق المعتبر عقلاً، و هو تنجز ما أصابه و العذر عما أخطأ عنه، فلا انحلال لما علم بالإجمال أولاً». ما اسم این را گذاشتیم چی؟ حالا این ذیل را بعد عرض می کنیم، فعلاً پس این تقریر روشن شد؛ ما اسم این را گذاشتیم انحلال کشفی؛ یعنی کشف می کنیم از اول یک علم اجمالی دارای شرایط نبوده که حالا بخواهد منحل بشود. آن جایی که می گویم انحلال حقیقی، بله واقعاً یک علم اجمالی دارای شرایط وجود داشته حالا منحل می شود در بقاء، حدوثاً علم اجمالی دارای جامع الشرایط بوده، بقاءً منحل می شود از بین می رود. در انحلال حکمی آن جا هم یک علم اجمالی واقعی دارای جامع شرایط در حدوث داریم، در بقاء انحلال حکمی پیدا می کند؛ انحلال حکمی به این معنا است که یعنی واقعاً علم اجمالی از بین نمی رود، قضیه ی منفصله سر جایش هست ولی مثل این که از بین رفته باید عمل بشود. این جا اصلاً کشف می کنیم که از اول این جور نبوده؛ مثل این که کسی خیال می کرد همه ی این موارد محل ابتلائش هست، علم اجمالی پیدا کرد، بعد فهمید نه بابا این طرف محل ابتلاء نبوده؛ پس از اول علم اجمالی جامع شرایطی محقق نشده؛ پس می شود کشف از این که از اول یک چنین چیزی درستی نبوده. و این جا این انحلال، انحلال کشفی است؛ یعنی می فهمد از اول منحل بوده و چنین چیزی نبوده؛ این راه دوم که از عبارت آقای آخوند برداشت می شود؛ متنها آقای آخوند قدس سره،

بفرمایید...

س: استاد ببخشید این که حکم فعلی هست و نمی شود حکم واقعی هم این جا پس باشد، ما می توانیم با مرتبه ی حکم ظاهری و واقعی که مرحوم آخوند ... می کردند با آن ...، که این حکم فعلی حکم ظاهری است...

ج: ولی حکم است دیگر، ظاهری و باطنی ندارد، یعنی هیچ موضوعش همان است، روی همان واقع می رود، روی همان موضوع واقعی، یعنی شرب التتن، اگر درواقع حکمی دارد الان هم بعد از این که اماره قائم شد در حکم شرب تتن، حکم می رود روی همان شرب تتن بلا قید؛ و شرب توتون نمی تواند که این موضوع واحدی است دوتا حکم فعلی روی آن باشد.

آقای آخوند قدس سره از این جواب، جوابی که در کفایه می دهند مبنایی است، می گویند این مبنا را ما قبول نداریم؛ این وقتی این حرف درست است، این عبارتی که خواندم، وقتی این حرف درست است که شما بگویید جعل حکم مماثل است؛ اما اگر جعلی طریقت باشد، کاری شارع نمی کند، حکم جعل نمی کند که؛ شارع وقتی می گوید این اماره حجت است یعنی مثل آئینه است، چه جور آئینه وقتی نشان می دهد، کاری نمی کند همانی که هست نشان می دهد؛ این خبر واحد مثل آئینه می ماند، طریق است، نشان دهنده است همین؛ پس حجت اماره معنایش این نیست که شارع حکمی می خواهد طبقش جعل بکند بعد بگوید این حکم با آن حکم قابل جمع نیست، چون اجتماع حکمین فعلین می شود. نه، حکمی اگر باشد فقط همان حکم واقعی است؛ به سبب اماره و قیام اماره هم هیچ حکم دیگری درست نمی شود. پس بنابراین از اول شما چه کار کردید؟ یک؛ علم پیدا کردید به وجود احکام واقعی دارای شرایط، جامع شرایط؛ وجود آن امارات که بعد که بعداً به آن برمی خورید آن ها باعث نمی شود که اگر آن احکام واقعی در این طرف در موارد امارات باشند فعلی نباشند، چرا؟ برای این که امارات که حکم در این مواردش درست نمی شود که بگویید اجتماع حکمیه می خواهد باشد، این ها طریق به واقع هستند؛ طریق اگر مطابق با واقع درآمد تنجیز می کند واقع را، اگر نیامد هیچی.

پس از عبارت ایشان یا طریقت فهمیده می شود که فرموده یا همان منجزیت که بعید نیست بگوییم «ثانی أما بناءً علی أن قضية حجية و اعتباره شرعاً ليس إلا ترتيب ما للطريق المعبر عقلاً» که آن چه هست؟ «ما للطريق المعبر عقلاً»؟ که قطع باشد؛ آن وقت «تنجز ما أصابه و العذر عما أخطأ عنه، فلا انحلال» این عبارت بیشتر با همان مبنای جعل منجزیت و معذرت است؛ یعنی وقتی شارع می گوید «هذا حجة» یعنی همان که طریق قطعی که علم باشد دارد، آن چه آثاری دارد؟ همان آثار را من این جا آوردم؛ اثر علم چه هست؟ تنجیز و تعذیر؛ همان اثر را من این جا آوردم. پس جعل معذرت و منجزیت. حالا روی جعل منجزیت و معذرت، این جا از جاهایی است که از عبارت آقای آخوند می توانیم استفاده کنیم که مبنای ایشان در حجت جعل منجزیت و معذرت است. پس آقای آخوند اشکال مبنایی می کند، اشکال مبنایی این است که ما مبنای جعل حکم مماثل را قبول نداریم، جعل منجزیت و معذرت. شما اگر مبنای تان این است که نه، حرف آقای آخوند هم درست نیست که جعل منجزیت و معذرت، جعل طریقت است اثرش منجزیت و معذرت است، آن که او می آید جعل می کند خود منجزیت و معذرت نیست، آن چه هست؟ آن طریقت را جعل می کند. حالا این ها بیان دارد در محل خودش بیان شده، چون چیزی که یک سبب می خواهد شارع نمی تواند بدون این که آن سبب را

جعل کند معذريت و منجزيت را بياورد؛ بايد طريقت را جعل بکند ديگر خودبه خود معذريت و منجزيت حاصل مي شود، قهراً حاصل مي شود؛ نه اين که بيابي ابتداءً بدون اين که طريق قرار بدهي، بيابي بگويي منجز است و معذر است.

س: براي عامل معامل هم همين است؟

ج: نه، عامل معامل آن دستور است، آن يك تكليف است؛ تكليف مي کند مي گويد عامل با اين معامله ي واقع را. نه منجزيت جعل مي کند، نه طريقت جعل مي کند، هيچي از اين ها نيست، مي گويد عامل با اين معامله ي. اگر معامله ي او را نکردي يقه تو را مي گيرد مي گويد مگر من دستور ندادم که معامله ي واقع را بايد انجام بدهي؟ آن مطلب، آن راه اين است يك عده اين جوري گفتند؛ بالاخره مرحوم شيخ استاد وقتي بعضي اشکال مي کردند مي گفت در نجف که من بي کار نبودم که فقط نان و ماست بخورم يا فلان کنم، کار کردم؛ اين ها کار کردند اين مباني را....

س: آن مبناي عامل معامل براي محقق عراقي است درست است؟ نه اصفهاني.

ج: کدام؟

س: نظريه ي عامل معامل، معروف است که براي آقاي عراقي است.

ج: من نمي توانم به آقاي عراقي نسبت بدهم که ايشان نظر شريفش اين باشد؛ ممکن است در کلماتش آمده، اين کلمات و اين ها هست ولي مبنايش اين باشد.

اين يك اشکال، پس اشکال مبنايي است؛ اشکال دوم که باز از کفايه استفاده مي شود منتها اين جا نفرموده، بعد از چند خط حرف هاي ديگر که خواسته در باب ديگر بزند دوباره تکرار کرده، يك جواب ديگر؛ آن هم يك مطلب مهمي است که فرموده، فرموده: انحلال يك علم اجمالي در صورتي پديدار مي شود که آن علمي که براي ما پيدا مي شود بعداً به سبب حادثي نباشد، بلکه بفهميم از همان مقارن آن علم اجمالي اول ما يا قبل از آن وجود داشته. اما اگر به سبب حادثي شد نه ديگر، اين باعث نمي شود. مثال؛ اگر من يقين دارم يکي از اين دو کاس متنجس است به سبب اين که قطره ي بولي يقين کردم سابقاً افتاد، نمي دانم در اين کاسه افتاد يا در آن کاسه؛ مقتضاي اين علم اجمالي اين است که من از هردو بايد چه کار کنم؟ اجتناب بکنم ديگر؛ حالا بعد به علم تفصيلي ديدم که به يك سبب حادث ديدم يك قطره ي خون افتاد در اين کاسه، يا بچه ي که دستش متنجس است آمد زد به اين کاسه؛ آيا اين جا علم اجمالي منحل مي شود؟ بگويم از اين که بايد اجتناب کنم، آن يکي ديگر را نه؟ چون اين مقطوع است که بايد از آن اجتناب بکنم، چون بالاخره اگر هم پاک بود، بول اين جا نيفتاده بود، الان به واسطه ي اين دم يا دست اين بچه شد متنجس؛ اين جا انحلال علم اجمالي نيست، چرا؟ اين بسبب حادثي؛ به سبب قبلي کار نداريم، ما به واسطه ي آن علم اجمالي مان، به واسطه ي آن سبب قبلي همه ي اطراف منجز شده، هر ... از همه اش بايد اجتناب بکنيم. الان اين سبب حادث است، اين جا هم اين جوري گفته مي شود، گفته مي شود که من علم اجمالي پيدا کردم، آن موقع که خبر نداشتم از اين امارات، از اين ادله، از اين ها که خبر نداشتم که، الان واقف بر اين ها شدم؛ پس اگر الان در اين ها حکم فعلي منجزی درست مي شود بسبب حادثي، بعد از آن علم اجمالي قبلي من است. مثل اين مثالي که زدم، اول يك علم اجمالي داشتم که «احد الکأسين صارا متنجسين» به خاطر آن علم اجمالي که بول ترشح کرده، الان به واسطه ي دم است يا به

واسطه‌ی ملاقات این است که این‌جا، این‌جا هم همین‌جور است. این جواب را هم بعداً ایشان دارند فرمودند «و لو لا ذلك لما كان يحدی القول بأن قضية اعتبار الأمارات هو كون المؤديات أحكاماً شرعية فعلية، ضرورة أنها تكون كذلك بسبب حادث، و هو كونها مؤديات الأمارات الشرعية» پس بنابراین این هم یک جوابی است که بعداً می‌فرماید... بعد از این‌که مطالبی می‌فرماید آن‌جا گُل می‌گیرند، به‌خاطر زمینه فراهم شدن می‌گویند اگر ما این‌جور بگوییم آن‌جا آن حرف هم نمی‌توانیم بزنیم به‌خاطر این جهت.

ما در مقدماتی که بیان کردیم یک چیزی را آوردیم که دیگر این جواب این فرمایش ایشان این‌جا داده می‌شود، روی این فکر کنید ببینید کدام مقدمه است که جواب فرمایش ایشان از آن درمی‌آید، از آن مقدماتی که گفتیم این بیان متوقف بر آن مقدمات است.

س: همان مقدمه‌ی آخر...

ج: کدام؟ که چی؟

س: در معرض وصول...

ج: آهان، در معرض وصول، درست.

این‌که گفتیم در معرض وصول برای همین بود که این تقویت بشود، ولی به آقای آخوند عرض می‌کنیم که علمش حادث است؛ اما خود وجود این‌ها که حادث نیست، این‌ها از همان زمانی که من فهمیدم دینی هست این‌ها وجود داشته؛ پس بنابراین این جواب اخیر نمی‌توانیم به آن ملتزم بشویم برای جواب از، آن جواب درست همان است که بگوییم این مبناءاً اشکال دارد، اشکال مبنایی بکنیم؛ و اما طریق سوم ان‌شالله فردا.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.